

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و سی و یکم





خانم مستا صادقی



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش نهم

کرده حق ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بند ناپدید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

-حدید: آهن

خداوند ناموس و حیثیت بدلی من ذهنی را همچون صد من آهن سنگین کرده است، چه بسیارند انسان‌هایی که با این بند ناپدید بسته شده‌اند. [یعنی چه بسیارند انسان‌هایی که ابروی مصنوعی دارند، چیزها به آن‌ها برمی‌خورد، واکنش شدید نشان می‌دهند و این را بسیار طبیعی و حق خودشان می‌دانند.]

— «بیت هندسی»

در تگِ جو هست سرگین ای فتی
گرچه جو صافی نماید مر تو را
— مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

— فتی: جوان، جوان مرد

ای انسان، زیر این ظاهر باوقار و آرام من ذهنی تو پر از انباشتگی درد است. این جوی صاف رد می‌شود
اما در زیر آن کثافات وجود دارد. همینکه یک کسی حرفی به تو بزند و به ناموست بربخورد، این دردها و
کثافات بالا می‌آیند.

نکته: اگر شما خشمگین هستید، می‌ترسید، رنجش و کینه دارید، حسود هستید، باید بصورت حضور ناظر به خودتان نگاه کنید، آن وقت می‌بینید که یار شما چیزهای بیرونی هستند، نه عدم و زندگی. دلدار شما هم همین همانیدگی‌های شما هستند که شما را به اینجا کشانده‌اند.

حُكْمِ حَقِّ كُسْتَرْدِ بَهْرِ مَا بَسَاط
که بگویند از طریق انبساط
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

-بساط: هرچیز گستردنی مانند فرش و سفره
خداوند در این لحظه به ما می گوید که با من با انبساط صحبت کنید و از طریق فضاگشایی حرف بزنید و
خودتان را بیان کنید. از طریق انقباض با شیطان صحبت می کنید. «بیت هندسی»

نکته ۱: اگر شما می خواهید زندگی را به مرکزتان بیاورید تا با «قضا و کُن فکان» به شما کمک کند، باید
بگویند «نمی دانم»، اما شما با سبب سازی نمی توانید بگویند نمی دانم. نمی دانم یعنی ترک سبب سازی و
سبب سازی یعنی ذهن فعال.

نکته ۲: شما به خودتان نگوید من چگونه سبب‌سازی می‌کنم یا سؤال نکنید که من چگونه این فضا را باز کنم؟ با سبب‌سازی نمی‌شود فضا را باز کرد، سبب‌سازی عکس فضاگشایی است. یا سبب‌سازی ذهن است یا فضاگشایی.

نکته ۳: فضای گشوده شده یعنی من صفر هستم و با سبب‌سازی به خداوند وصل نمی‌شوم. بنابراین نمی‌دانم واقعی می‌آید.

چون ملایک گوی: لا عِلْمَ لَنَا

تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

مانند فرشتگان در این لحظه بگو من چیزی بلد نیستم تا خداوند با مرکز عدم به تو دانش بدهد و دستت را بگیرد. [این زمینه‌ای می‌شود تا شما از فکر و قضاوت خداوند و اینکه او می‌گوید «بشو و می‌شود» استفاده کنید.

«بیت هندسی»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

توضیح آیه: ما نیز بصورت فرشته، وقتی فضا باز می‌شود از جنس فرشته، از جنس حضور، می‌شویم و می‌گوییم خدایا مانند فرشتگان چیزی نمی‌دانیم، این لحظه به من دانش بده و او هم با فضاگشایی به ما دانش می‌دهد و این همان صنع است.

دَمِ او جان دَهَدَت رُو ز نَفَخْتُ بَیذیر
کارِ او کُن فیکون است نه موقوفِ علل
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

-نَفَخْتُ: دمیدم

ای انسان، وقتی فضا را باز می کنی دم ایزدی به تو جان داده و دردهایت را شفا می دهد. برو این را از آیه نَفَخْتُ یاد بگیر. کار خداوند از طریق «بشو و می شود» انجام می شود. این بشو و می شود زندگی موقوف قضاوت و سبب سازی ذهنی تو نیست. بنابراین قضاوت را صفر کن تا ذهن خداوند قضاوت کند.

— «بیت هندسی»

ای عاشقِ جریده، بر عاشقانِ گزیده
بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن
— مولوی دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹

— جریده: یگانه، تنها

ای انسان، تو یک عاشقِ تنها هستی که خداوند به تنهایی خودش را از تو بیان می‌کند، وابسته به هیچکس نیستی و تو در میان همهٔ موجودات انتخاب شده‌ای که به عشق زنده شوی. باید در این لحظه از آفریده که باورها و چیزهای ذهنی گذشته‌اند بگذری و به آفریدن بنگری. [یعنی این لحظه با چشم او همه چیز در ذهن، زیبا دیده می‌شود و شما لحظه به لحظه فکر و رفتار جدید می‌آفرینید.]

— «بیت هندسی»

دلُ تو این آلوده را پنداشتی
لاجرمِ دل زاهلِ دل برداشتی

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۳

تو پنداشتی من ذهنی پر از درد و همانیدگی مرکز توست که دائماً به سبب‌سازی می‌پردازد و لحظه به لحظه امکان منفجر شدن آن به یک دردی وجود دارد، به ناچار از اهل دلی مثل مولانا جدا شدی.

رو بخواهم کرد آخر در لحد
آن به آید که کنم خو با احد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۴

-لحد: قبر

آخر سر بعد از صد سال یا دویست سال من خواهم مُرد. بنابراین بهتر است هم‌اکنون با بی‌نهایت و ابدیت
و با بی‌نیازی و یکتایی زندگی خو کنم و از ذهن جدا شوم.

ای یارِ ما عیّارِ ما، دامِ دلِ خَمّارِ ما
 پا وامکش از کارِ ما، بستانِ گرو دستارِ ما
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴

ای زندگی، ای خداوندی که یار جوانمرد ما هستی. اگر تاکنون از تو جوانمردی ندیده‌ایم به خاطر حيله‌گری خودمان بوده‌است. دامِ دل شراب فروش ما تو هستی که اگر به مرکز ما بیایی، شراب فروش می‌شویم. ما می‌خواهیم این عقل من ذهنی را به تو بدهیم، بنابراین لحظه به لحظه فضاگشایی می‌کنیم تا تو از کارمان پا وامکشی و دائماً مشغول درست کردن ما باشی. وقتی درست شدیم و هیچ همانیدگی‌ای در مرکزمان نماند، آن وقت تو خودت را از ما بیان می‌کنی.

نکته: دستار، کلاه، نماد عقل من ذهنی است.

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یارِ من
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنارِ من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

در این لحظه به این درک رسیدم که عشق، اتصال به خداوند و یکی شدن با او باید دائماً با من باشد. به عشق گفتم یار و قرین من تو هستی. من نمی‌خواهم من ذهنی شوم، به جهان متکی شده و من‌های ذهنی قرینم باشند. ای زندگی حتی یک لحظه هم از کنار من غایب نباش. یعنی من لحظه به لحظه فضاگشایی می‌کنم، از کنار تو غایب نخواهم شد و همیشه متصل به تو خواهم ماند. [شما دیگر فهمیده‌اید که نباید از زندگی جدا باشید. همینکه جدا شدید می‌فهمید که مشغول خرابکاری هستید، برمی‌گردید و فضا را باز می‌کنید.

– «بیت هندسی»

نکته: شما می‌توانید لحظه به لحظه با فضاگشایی قرین زندگی شوید و یا با خواندن اشعار مولانا قرین او شوید و خداوند کمک شما باشد. اگر ذهنتان نشان می‌دهد که همسر، بچه، پدر و مادر و دوستان کمک شماست، این غلط است.

گر همان عیبت نبود، ایمن مباش
بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۸

-بوک: باشد که، شاید که

اگر چیزهای ذهنی را قرین و مرکز خودت می‌کنی و به خواب آن‌ها می‌روی و فکر می‌کنی این عیب، درد و همانیدگی در تو نیست بلکه در دیگران این عیب‌ها را می‌بینی، خاطر جمع نباش، باشد که این عیب از تو به زودی فاش شود. [بطور کلی وقتی شما عیبی در دیگران می‌بینید آن عیب در شما هم هست.]

— «بیت هندسی»

نکته: هر موقع ما مسئله می‌سازیم، هر موقع با ناکامی و بی‌مرادی مواجه می‌شویم زندگی می‌خواهد یک عیبی را به ما نشان بدهد. اگر به عیبمان اقرار کنیم، آن را ببینیم و در هشیاری مان نگه داریم، کارگاه خداوند می‌شویم. هر کس عیبش را ببیند در استکمال خودش و در برطرف کردن آن عیب، «دوأسبه» می‌تازد یعنی نمی‌ایستد.

مرغِ خویشی، صیدِ خویشی، دامِ خویش
صدرِ خویشی، فرشِ خویشی، بامِ خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۷

تو مرغِ خودت هستی، مثل خداوند که هر لحظه خودش می‌شود، نه اینکه با همانیده شدن با کسی مرغِ ذهنی او شوی و او هم مرغِ ذهنی تو شود. تو هر لحظه خودت، خودت را صید می‌کنی و دامِ خودت هستی. یعنی خودت، خودت را به دام می‌اندازی. صدر و فرش و بام هم خودت هستی. بنابراین به صدر و فرش و بام این جهان که تو را منحرف می‌کنند و به ذهن تو می‌آیند، احتیاجی نداری. همه چیزِ خودت، خودت هستی.

نکته ۱: هر خاصیتی خداوند دارد ما هم داریم، خداوند مرغ خودش است ما هم مرغ خودمان هستیم نه مرغ کسی دیگر. اگر شما با کسی همانیده شده‌اید، مرغ او هستید، او هم مرغ شماست منتها مرغ ذهنی.

نکته ۲: ما یک هشیاری و یک خدایت هستیم و در همدیگر آن یک هشیاری را شناسایی می‌کنیم. وقتی کسی مرغ خودش است در دیگری هم زندگی را می‌بیند، ولی وقتی کسی مرغ خودش را رها کرده و به مرغیت یکی دیگر چسبیده یعنی من ذهنی درست کرده و به وسیله من ذهنی اش دنبال مرغ می‌گردد.

چیز دیگر ماند، اما گفتنش
با تو، روحُ الْقُدُس گوید بی منش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۸

یک چیز دیگر باید به شما گفته شود که جبرئیل آن را بدون واسطه و بدون من به شما می گوید.
-«بیت هندسی»

نی، تو گویی هم به گوشِ خویشتن
نی من و، نی غیرِ من، ای هم تو من
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۹

نه، آن رازی را که زندگی می‌خواهد به تو بگوید و باعث پیشرفت و بیداری تو می‌شود، فقط خودت به گوش خودت می‌گویی. نه من آن راز را به تو می‌گویم نه کسی غیر از من؛ درحالی‌که من و تو یکی و از جنس زندگی هستیم.

-«بیت هندسی»

نکته ۱: هرچه زندگی می‌خواهد به ما بگوید ما خودمان به گوش خودمان می‌گوییم. هر پیشرفتی، هر بیداری‌ای وقتی به وجود می‌آید که خودمان به گوش خودمان بگوییم و به دیگران وابسته نباشیم.

نکته ۲: اگر ما خودمان به گوش خودمان بگوییم، متوجه خواهیم شد که تا به حال در ذهن بودیم، من ذهنی داشتیم و خرابکاری کردیم. بنابراین به عنوان حضور ناظر ذهنمان را تماشا می‌کنیم، عیب‌های خودمان را می‌بینیم، نمی‌گوییم این عیب در من نیست، کارگاه خداوند می‌شویم و خودمان را در دیگران می‌بینیم، این همان عشق است.

نکته ۳: اگر مشغول چیزهای سطحی باشیم که ذهن نشان می‌دهد، به جدایی می‌افتیم. اگر چیزهای ذهنی در مرکز ما باشند، با آنها همانیده باشیم و آنها برایمان جدی باشند، در اینصورت تفاوت‌ها جدی و تهدید کننده می‌شوند و ما دشمن هم می‌شویم، اما وقتی از یک جنس باشیم تفاوت‌ها زیبا می‌شوند. این دو بینش، این دو زندگی، باهم فرق دارند. اینکه اگر کسی از نظر باور، دین، رنگ، لباس پوشیدن و هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد با شما تفاوت دارد وقتی از جنس خدا هستید همه‌اش زیبا به نظر می‌رسد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها

گوینده: مستا صادقی



خانم مستا صادقی



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش دهم

گفته او را من زبان و چشمِ تو
 من حواس و من رضا و خشمِ تو
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۷

خداوند به انسان گفته است که من هم زبانِ تو هستم و از طریق تو سخن می‌گویم و هم چشمِ تو هستم تا تو با دید من به جهان نگاه کنی. همچنین من حواس، رضا و خشمِ تو هستم. تو لازم نیست براساس هیجانات من ذهنی خشمگین شوی، من خودم به موقع خشمگین می‌شوم.
 -«بیت هندسی»

نکته: ما غیر از این پنج حسی که داریم پنج حس دیگر هم داریم، یعنی ما در عالم حضور همه چیز داریم.

رَوُ که بی یَسْمَع و بی یُبْصِر توی
سِر توی، چه جای صاحبِ سِر توی
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۸

-بی یَسْمَع و بی یُبْصِر: به وسیلهٔ من می شنود و به وسیلهٔ من می بیند.

[مولانا از زبان زندگی خطاب به انسان می گوید:] برو که به وسیلهٔ گوش من می شنوی و با چشم من می بینی. سِر من خود تو هستی، دیگر صاحبِ سِر یعنی من ذهنی نیستی.

-«بیت هندسی»

نکته ۱: من ذهنی وقتی بالا می آید می خواهد چیزها را مال خودش کند. فکر می کند خدا را هم می تواند مال خودش کند. برای همین می گوید که خدای من بهتر از خدای دیگران است.

نکته ۲: هر بشری امتداد خدا و سر او است. راز، خودمان هستیم، این راز را من ذهنی نمی تواند کشف کند. راز را شما به عنوان سر خودتان کشف می کنید وقتی که با چشم و گوش او کار می کنید.

نکته ۳: انسان به وسیله خدا می شنود، به وسیله او می بیند. اگر چیزها به مرکزتان می آید و به وسیله این چیزها می بینید، این غلط است.

نکته ۴: اگر شما کل برنامه را گوش کنید، این یک برنامه جامعی می شود، تمام چیزها را می پوشاند. شما می شنوید یک دفعه یاد می گیرید. این پراکنده گوش کردن و تماماً گوش نکردن هم باز خراب کاری من ذهنی است. مواظب باشید نگذارید من ذهنی حيله گری کند. از اول تا آخر برنامه را گوش کنید، خوب یاد بگیرید.

شما را بی شما می خواند آن یار
شما را این شمایی مصلحت نیست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۴۳

آن یار، خداوند، شما را بدون شما یعنی بدون من ذهنی می خواهد. این مایی و منی به مصلحت شما نیست.

نکته: شاید شما فکر می کنید مصلحت است که من ذهنی داشته باشید و در مقابل خداوند این منیت را ارائه کنید. نه! مطمئن باشید به ضرر شماست.

که در آن دم که ببری زین معین
مبتلا گردی تو با بسّ القرین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۱

-معین: یار، یاری کننده
-بسّ القرین: هم‌نشین بد

در لحظه‌ای که با آوردن چیزی به مرکز و دیدن از طریق آن دچار انقباض شده و از خداوند که یاری کننده توست جدا می‌شوی، گرفتار یک باشنده‌ای به نام من‌ذهنی خواهی شد که بدترین هم‌نشین است.

-«بیت هندسی»

نکته: جدا شدن از من ذهنی به عنوان یک همنشین بد، به دست شماست؛ آن هم با دیدن همواره روی خداوند.

(قرآن کریم، سوره زُخْرَف (۴۳)، آیه ۳۸)

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ.»

«تا آنگاه که نزد ما آید، می‌گوید: ای کاش دوری من و تو، دوری مشرق و مغرب بود و تو چه همراه بدی بودی.»

توضیح آیه: وقتی انسان از ذهن و من ذهنی جدا می‌شود و پیش خداوند می‌رود، به من ذهنی‌اش می‌گوید: ای کاش، دوری من و تو به اندازه دوری مشرق و مغرب بود. عجب همراه بدی بودی و چقدر ظلم به من کردی!

پس جزای آنکه دید او را معین
ماند یوسف حبس در بضع سنین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۰۶

-معین: یار، یاری کننده

-بضع سنین: چند سال

پس یوسف در جزای آنکه کس دیگری را با ذهنش کمک کننده دید و از خداوند جدا شد، چند سال بیشتر در زندان ماند. [یعنی شما همیشه باید فضا را باز کنید و خداوند را یار خودتان بدانید. اگر یک چیز بیرونی را یار خود بدانید، این سبب خواهد شد که چند سال و یا چند ماه بیشتر در زندان ذهن بمانید.]

نکته: اگر شما رنجش دارید، می‌نالید و خشمگین هستید، حتماً از کسی توقع دارید و چیزی می‌خواهید، از خداوند نمی‌خواهید. یعنی رنجش ما به وسیلهٔ من ذهنی از یک من ذهنی است.

(قرآن کریم، سوره یوسف (۱۲)، آیه ۴۲)

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ.»
 «و (یوسف) به یکی از آن دو که می دانست رها می شود، گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن. اما شیطان از
 خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند، و چند سال در زندان بماند.»

توضیح آیه: یوسف در زندان به شخصی که در حال رها شدن و بیرون رفتن بود گفت: «من کمک تو را
 می خواهم.» خداوند به او گفت: «مگر من در چاه به تو کمک نکردم؟ چطور مرا رها کردی و از یک
 من ذهنی کمک می خواهی؟»

اجتهادِ گرم ناکرده، که تا
 دل شود صاف و، ببیند ماجرا
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳۵

انسان باید فضا را باز کند و با فضای گشوده‌شده و مرکز عدم، تلاش یا اجتهاد پویا کند. یعنی واقعاً با همانیدگی‌ها کُشتی بگیرد، نه اینکه با آن‌ها ستیزه کند. به این معنا که هرچقدر یک چیزی در بیرون توجهش را می‌دزدد، او باید توجه خود را نگه دارد و اجازه ندهد هیچ چیز به مرکزش بیاید؛ این اجتهادِ گرمِ پویاست و اگر این کار را نکند دلش صاف نمی‌شود و ماجرا را نمی‌بیند. ماجرا این است که انسان با چیزهایی همانیده شده و آن چیزها این قدرت را پیدا کرده‌اند که بتوانند توجه او را بدزدند.

نکته : شما باید با تلاش پویا همانیدگی‌ها را از مرکزتان بیرون کنید، یا اگر بخواهند به زور به مرکز شما بیایند شما اجازه ندهید. این حالت اجتهادِ گرم، صورت پرهیز به خودش می‌گیرد.

آنچه گوید نَفْسِ تو کاین جا بد است
مَشْنَوْش چون کارِ او ضد آمده‌ست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۶

هر چیزی که من ذهنی‌ات می‌گوید: «بد است، نکن.» تو اصلاً حرفش را نشنو برای اینکه من ذهنی با هر چیزی که حالت چالش داشته و او را ضعیف کند بطوری که دیگر نتواند چیزها و دردها را به مرکزت بیاورد، مخالف است. چون کار او ضد است و خلاف خرد زندگی عمل می‌کند.

-«بیت هندسی»

تو خلافتش کُن که از پیغمبران
این چنین آمد وصیت در جهان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۷

هرچه من ذهنی گفت تو عکسش را بکن و به حرفش گوش نده، برای این که پیغمبرانی که پیغام آورده‌اند
این چنین وصیت کرده‌اند.

میل شهوت کر کند دل را و کور
تا نماید خر چو یوسف، نار نور
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۵

میل شهوتی یعنی آوردن چیزها به مرکز، همانیده شدن و طمع زندگی خواستن از آنها، عینک شهوت چیزها را به چشم انسان میزند و دل او را کور و کر می کند تا او با پندار کمال عاشق من ذهنی خود باشد و خر من ذهنی در نظر او یوسف و درد در نظر او نور خدا جلوه کند.

گر ندانی ره، هر آنچه خر بخواست
عکسِ آن کن، خود بُودِ آن راهِ راست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۵

اگر راه را بلد نیستی، هر چیزی که من ذهنی می‌خواهد، عکس آن را انجام بده که خودش همان راهِ راست می‌شود.

پس ریاضت را به جان شو مشتری
چون سپردی تن به خدمت، جان بری
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۶

پس تو از ته دل مشتری درد هشیارانہ، صبر و سختی ناشی از پرهیز در برابر آوردن چیزها به مرکزت شو.
وقتی طوری من ذهنیات را زیر سلطه خودت در آوردی که دیگر نتوانست تو را متقاعد کند تا هر کاری
می خواهد را انجام دهی، جان سالم به در می بری.

-«بیت هندسی»

ور ریاضت آیدت بی اختیار
سر بنه، شکرانه ده، ای کامیار
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۷

ای کامروا، اگر بدون انتخابِ تو از طریق بی‌مرادی دچار سختی شدی، تسلیم شو، فضا را باز کن،
اعتراض، ناله و شکایت نکن، بلکه رضا داشته باش و شکر کن که در حال موفق شدن هستی و خداوند به
تو توجه می‌کند.
-«بیت هندسی»

چون حقت داد آن ریاضت، شکر کن
تو نکردی، او کشیدت ز امر گن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۸

وقتی بدون این که خودت انتخاب کنی، خداوند ریاضت و سختی به خطر افتادن یا از دست دادن یک همانیدگی چه آدم، چه مال دنیا، چه مقام و یا هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد را به اجبار به تو داد، برو شکر کن چرا که تو نکردی بلکه خداوند از طریق امر قضا و گن فکان، بشو و می‌شود، این ریاضت را به وجود آورد و تو را به اجبار به سوی سختی کشید.
-«بیت هندسی»


با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها
گوینده: مستاد صدیقی



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com